

زندگینامه برادر شهید فرخزاد زارع

بسم الله الرحمن الرحيم

شهید فرخزاد زارع در سال ۱۳۲۷ در شهر آمل متولد شد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در همین شهر بپایان رسانده و پس از خدمت سربازی در یکی از بانکهای قائمشهر استخدام گردید، ضمن کار تحصیلات عالی را در مدرسه عالی بابلس به پایان رسانید وی دارای یک فرزند میباشد. از خصوصیات بارز اخلاقی شهید انجام فرائض دینی (نماز و روزه و ...) بود. به مستضعفین همیشه کمک میکرد و به اسلام اعتقاد قلبی کامل داشت.

با شروع انقلاب اسلامی ملت ایران او که همه گرفتاریهای ملت را از شاه و رژیم پهلوی میدانست، در کنار سیل میلیونی مردم مسلمان ایران بمبارزه با رژیم طاغوت برخاست. او در همه راهپیمائیهها و تظاهرات شرکت فعالانه و مستقیم داشت. همیشه با مطالعه تازهترین اعلامیههای امام و دادن آن بدیگران سعی در روشنگری ماهیت رژیم منفور پهلوی را می کرد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی او معتقد بود که باید با کار و کوشش هر چه بیشتر جهت تداوم انقلاب اسلامی کمک کند و نیز جدیت در انجام وظیفه اداری را نوعی حضور در صحنه میدانست. کما اینکه در روز حمله گروهکهای مزدور بشهر آمل با وجود احتمال خطر زیاد، او صبحزود

عازم محل کارش شد و در حال رفتن به محل خدمتش تیری به شکمش
اصابت میکند که پس از ۲۴ ساعت به لقاءالله می پیوندد.



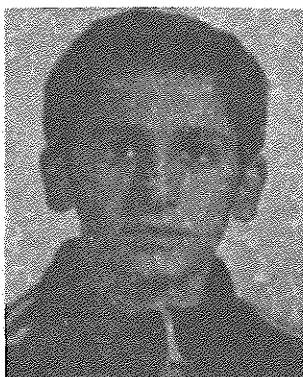
زندگینامه خواهر شهید طاهره هاشمی

بسم الله الرحمن الرحيم

خواهر شهید طاهره هاشمی در سال ۱۳۴۶ در بانومحله آمل چشم بجهان گشود. تحصیلاتش را از ۶ سالگی شروع نمود. شوقی زیاد برای فراگیری درس داشت و در مدت تحصیلش همواره شاگرد ممتاز بود. فردی صبور و از خود گذشته بود و نظرات خود را با صراحت به اشخاص می‌گفت و از بیان حقایق هیچگاه ترسی بخود راه نمی‌داد. در سال ۵۶ هنگامی که بیش از ده سال نداشت همراه با سایر مردم مسلمان در اکثر تظاهرات شرکت میکرد و با پیروزی خون بر شمشیر برای پاسداری از انقلاب که با خون صدها هزار شهید آبیاری شده بود در انجمن اسلامی مدرسه‌اش بفعالیت پرداخت. در کارهای تبلیغی از قبیل ایجاد نمایشگاه عکس و پوستر و غیره فعالیت میکرد از خصوصیات اخلاقی او روحیه قانع این شهیدمان بود و همواره برای اینکه روحیه قناعت را در خود تقویت کند روزه میگرفت و اظهار میداشت که انسان با روزه گرفتن میتواند خود را بسازد. سعی میکرد نماز خود را سروقت و با جماعت بخواند.

در تاریخ ۶ بهمن ۱۳۶۰ در درگیری بین مهاجمین جنگلی و مردم، او در جمع‌آوری کیسه شن، دارو و غذا و سر از پا نمی‌شناخت و

خستگی برایش معنی نداشت تا اینکه بدیدار خدایش شتافت و به آرزویش
که همانا شهادت در راه معبود خود بود رسید.

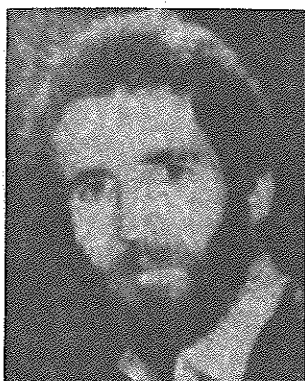


زندگینامه برادر شهید سقا علیزاده

بسم الله الرحمن الرحيم

شهید سقا علیزاده در سال ۱۳۴۷ در آمل دیده بجهان گشود. پس از طی دوران طفولیت در سن ۷ سالگی جهت کسب علم و دانش مشغول تحصیل شد و در حین تحصیل در کارهای دیگر از قبیل فعالیت در کتابخانه بسیج محل انجام وظیفه میکرد. همیشه بمادرش میگفت مادرم کی میشود سن من به شانزده برسد، مادرش میگفت پسرم چقدر در بزرگ شدن عجله داری، میگفت برای اینکه زودتر به جبهه بروم.

هنگامیکه در ۶ بهمن سال ۶۰ گروهکهای از خدا بی خبر بشهر شهیدپرور آمل حمله کردند، صبح صبحانه نخورد و گفت مادرم میخواهم بروم سنگر درست کنم. مادرش گفت، ترا شهید میکنند و من جز تو کسی را ندارم. گفت: مادر جان آرزوی من این است که بشهادت برسم. اگر به شهادت رسیدم برای من گریه نکنید، چون من راهم را انتخاب کرده‌ام. بدین ترتیب با مادرش خدا حافظی کرد و به خیابان رفت و مشغول درست کردن سنگر شد. تا ساعت ۱۱ صبح مشغول درست کردن سنگر بود تا برادران نظامی به کمک مردم حزب الله خصم زبون را از پای درآورند. بعد از ساعت ۱۱ صبح تیری به پهلویش اصابت کرد و سرانجام به آرزویش رسید و شربت شهادت نوشید.



وصیت نامه شهید مجید قلیچ

بسم الله الرحمن الرحيم

اذا جاء نصر الله والفتح و رايت الناس يدخلون في دين الله افواجا
فسبح بحمد ربك و استغفره انه كان توابا .

چون هنگام فتح و پیروزی خدا فرا رسد و در آن روز مردم را بنگری
که فوج فوج بدین خدا داخل میشوند . در آنوقت خدای خود را حمد
و ستایش کن و پاک و منزّه دان و از او مغفرت و آمرزش طلب که او
خدای بسیار توبه پذیر است .

بنام کسی که هستی و وجودم برای اوست و زنده ماندنم بدست
اوست و بانام کسی که بتمام قلبها الهام مینماید و بنام کسی که پیامبران
را در میان انسانها فرستاد بنام خدای حسین بن علی که سالار شهیدان است
و درس شهادت را بما فرزندان اسلام آموخت و بنام کسی که در تمام قلبها
جای گزین است .

سلام و دورد به رهبر عزیز که با سخنان ارزنده اش بر بدن تمام
ظالمان و جباران لرزه می افکند و با آنها به ستیز می پردازد . بدین منظور
میخواهم دستهای رهبر عزیز را بوسه زنم . اکنون که در حال نوشتن این
وصیت نامه هستم چیزی در زندگی بجز جانم ندارم که در راه اسلام تقدیم
کنم لذا « آنقدر در دریای خون شنا می کنم تا به ساحل آزادی برسم »

برادران و خواهران مسلمان و مبارز ، بدانید که از مرگ گریزی نیست و بهر جا قدم نهی ملک خداست پس طبق چنین منطقی چه بهتر که در راه الله قدم نهیم و با آغوش گرم به استقبال مرگ بشتاییم تا خون بی ارزشمان را برای آبیاری درخت اسلام بریزیم .
خداوند! اگر خون من آن ارزش را دارد که درخت پر ثمر اسلام را آبیاری کند ، از توی میخواهم که هزاران جان بمن دهی تا در این راه فدا کنیم .

پدر عزیزم هر چند که من نتوانستم در طول زندگی حقوق فرزندی را نسبت به تو انجام دهم ، ولی میتوانم در آخر عمرم از خدای بزرگ تقاضا نمایم که بتو صبر و تحمل عطا نماید زیر خداوند یاور صابران است .
مادر عزیزم اگر چه اکنون در حال جهاد اصغر میباشم ولی دعا کن که در هنگام انجام دادن جهاد کوچک جهاد بزرگتر را نیز که همان مبارزه با نفس است انجام دهم .
به امید ظهور امام زمان و برقراری پرچم لاله الا الله بر فراز آسمانها و کاخهای ظلم ستم .

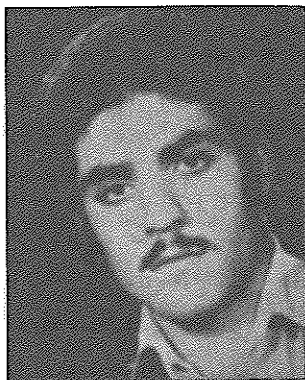
زندگینامه برادر شهید مجید قلیچ

بسم الله الرحمن الرحيم

شهید مجید قلیچ در سال ۱۳۳۹ در شهر آمل دیده بجهان گشود. وی تا کلاس چهارم نظری درس خواند. در زندگی ساده و فاقد از همه چیز و از اخلاق خوب اسلامی برخوردار بود . با خانواده و مردم مهربان و رؤوف بود .

شهید مجید قلیچ مسئول انجمن اسلامی چهارده معصوم و یک حزب الهی تمام عیار بود و همیشه از امام و اسلام صحبت میکرد . دوبار بجهنم حق علیه باطل عازم شد که هر بار ۳ ماه در آنجا بسر برد . همیشه از خانواده خود میخواست که امام را دعا و سلامتی او را از حضرت ولی عصر طلب کنند .

پدرش نقل میکرد به او گفتم ، پسرم مواظب خودت باش نکند این مزدوران کوردل بتو حمله کنند و او در جواب گفت پدرجان هیچوقت آنها روبروی من نمی آیند و بمن حمله نمی کنند بلکه از پشت یا در شب حمله میکنند که همین طور هم شد . ساعت ۱۲ر۵ شب سه شنبه ۶۰ر۱۱ر۶ در انجمن اسلامی بود که صدای تیراندازی را شنید و فوراً با موتور عازم سپاه شد تا از جریان مطلع گردد که در نزدیکی سپاه از درون کوچه ای موتور او را برگبار گلوله بستند ولی او آسیبی ندید از موتور پیاده شد بعد از پیاده شدن از موتور تیری به شکم او اصابت کرد و حدود ۵ الی ۵ دقیقه زنده بود و فریاد زد لاله الاله یا ابوالفضل تا بشهادت رسید و با قطره قطره جوش خونش حق را از باطل جدا و باطل را مفتضح ساخت.



زندگینامه برادر شهید قربان بابکی

بسم الله الرحمن الرحيم

شهید قربان بابکی در سال ۱۳۴۰ در روستای آسور از توابع فیروز کوه بدنیا آمد. وی تا کلاس سوم ابتدائی درس خواند و بعد به کار کشاورزی پرداخت. ناچار به بنائی با روزی یک تومان دستمزد مشغول کار گردید. با زیرکی و هوشیاری خاصی که داشت بعد از چند سال گچکار ماهر و سرشناسی شد و در کارهای خیر و عمومی شرکت فعال داشت. در سن ۱۸ سالگی ازدواج کرد که اکنون دختری ۲ ساله دارد.

وی در جلسدهای مذهبی و هیئت قرآن شرکت میکرد و بعدها به عضویت انجمن اسلامی فیروز کوه و بعد عضو بسیج سپاه شد. با کتابخانه مهدی (عج) هم همکاری داشت. زمانی که خواست برای کمک برادرانش که با مهاجمین آمریکائی می جنگیدند برود خواهر کوچکش به او گفت برادر مواظب باش چون تیراندازی خیلی شدید است. اما شهید در جواب گفت مگر چه میشود شهید میشوم و شهادت آرزوی من است. به خواهر دیگرش گفت برو در خانهها را بزن و نان جمع کن چون برادران پاسدار نمی توانند سنگرها را ترك کنند و زمانی که میخواست از منزل خارج شود لباس بسیجی اش را به تن کرد و زبانش را به پدرش نشان داد و گفت پدر ببین چقدر تشنه ام. پدرش گفت بیا چای بخور ولی او در جواب گفت

نه پنهان پاسداران تشنه‌اند من چطور میتوانم چای بخورم و کیسه نان را بدوش کشید و با عجله از خانه خارج شد. هر طور بود خودش را جلو بینما قدس رساند و برای کمک به برادران از هیچ کوشش دریغ نکرد و لحظه‌ای که تکه نانی به دهان پاسداری میگذاشت تیری به او اصابت کرد. او فقط توانست بگوید الله اکبر لاله و به لقاء الله پیوست.